

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س. رها
۰۴ سپتمبر ۲۰۱۳

نقش تروتسکی در انحراف از مارکسیسم

۱- در فلسفه مارکسیسم: تروتسکی در فلسفه سیستم انسجام یافته و مختص به خود را نداشته ولی با مشاهده تحریفات رویونیستی که او در اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی وارد کرده است، می توان گفت که از لحاظ پشتوانه فلسفی، او یک «دگماتیست» است.

۲- در اقتصاد سیاسی مارکسیسم: او اقتصاد سیاسی خود را بر تئوری رشد نیروهای مولده بنا نهاده است پس به زعم این تئوری تروتسکی، سوسیالیسم نمی تواند به تنهایی در یک کشور به خصوص کشورهای از لحاظ تولیدات و صنعت عقب مانده، پیروز گردد، به همین خاطر او تئوری انقلابات "پی در پی" خود را بیان کرد.

۳- در سوسیالیسم علمی: تحریفات تروتسکی در سوسیالیسم ملهم از افکار پلخانف و گروه "آزادی کار" بوده و نقش دهقانان را در انقلاب نفی می کند، او اتحاد میان پرولتاریا و دهقانان را نپذیرفته و نیز رهبری پرولتاریا را در انقلاب مورد تردید قرار می دهد. به همین خاطر انقلاب دموکراتیک نوین از منظر تروتسکی رد بوده و در نهایت از کشورهای جهان سوم و عقب مانده ای مثل افغانستان می خواهد که هیچ وقت دست به انقلاب نزنند مگر این که به مرحله امپریالیسم رسیده و در عین زمان باید چند کشور دیگر نیز دست به قیام زده باشند. تئوری انقلاب «پی در پی» یا «مداوم» تروتسکی نیز منتج به همین نکته می شود: نفی نقش دهقانان در انقلاب، نفی اتحاد دهقانان و پرولتاریا، نفی انقلاب دموکراتیک نوین، با اندک تزلزل، نفی رهبری پرولتاریا در انقلاب و نفی پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور.

پایه طبقاتی تروتسکی و تروتسکیسم

تروتسکی هیچ وقت یک بلشویک نبوده است بلکه او همواره در مبارزه علیه بلشویک ها و هیران فرزانه اش، لنین و ستالین، به سر برده است و از لحاظ منشاء طبقاتی، تروتسکی مربوط به خرده بورژوازی می شود که مارکس خاصیت این طبقه را چنین بیان داشته است: "طبقه ای است فیما بین، که منافع دو طبقه در یک زمان در آن با هم تلاقی کرده اند"

این طبقه طبق وضعیت خاص خودش همواره در تلاش این است تا به یک بورژوازی بزرگ مبدل گشته و بتواند زندگی توده ها را در کنترل خود بگیرد و این نشان می دهد که این طبقه همیشه نمی تواند ضد انقلاب باشد ولی همانقدر از انقلاب وحشت دارد که از بورژوازی بزرگ نفرت. چون در بسا موارد، بورژوازی بزرگ این طبقه را نیز به روز سیاه می نشاند، پس به همین خاطر این طبقه همیشه خواهان صلح طبقاتی و سازش در بین طبقات می باشد و در مواقعی که از جانب بورژوازی بزرگ استثمار می شود، به انقلاب رو آورده و داخل حزب انقلابی می شود و "تمام این دستجات به طرق مختلف داخل حزب شده و در آن روح تفرقه و بی اعتمادی را می دمند. به طور کلی همین ها هستند که منبع فراكسیون بازی، تجزیه و سرچشمه اخلاص و پایداری حزب از درون می شوند. مبارزه علیه امپریالیسم در صورت داشتن جنبش مستحکمی در عقب جبهه معنایش افتادن به حال مردمانیست که از هر دو طرف هم از جبهه و هم از پشت جبهه به آنها شلیک می شود. بنابراین مبارزه بی رحمانه با این عناصر و طرد آنها از حزب، شرط اولیه موفقیت در مبارزه با امپریالیسم است" (ستالین-اصول لنینیسم)

تروتسکی که از یک طبقه خاصی نمایندگی می کند، در اوایل با یکجا شدن در گروه «ناردونیک» ها کار خود را شروع کرده و خصوصاً بعد از سالهای ۱۹۰۵ و اولین انقلاب روسیه، مخالفت خود را با بلشویک ها آغاز نموده و در جبهه منشویکی غلتید. هر چند که در بعضی موارد از روی ناگزیری موافقت خود را با تصمیم بلشویک ها نشان می داد، ولی همیشه در صدد آن بود تا در داخل حزب یک مرکزیت منشویکی (در همین جا است که تقریباً برای اولین بار واژه سنتریسم به کار برده شد) ایجاد کرده و به کارزار ضد بلشویکی خود بپردازد.

او همیشه این خیال واهی را در سر خود می پروراند که بتواند جای لنین و ستالین را در حزب بگیرد ولی به این فکر نمی کرد که حزب کمونیست بلشویک نمی تواند رهبری داشته باشد که او اصلاً بلشویک نباشد، تروتسکی بعد از سال ۱۹۰۵ همواره گروه تروریست مخصوص به خود را داشت و روزنامه جداگانه ای را منتشر می ساخت و از این طریق با بلشویسم به مبارزه برمی خاست. بعداً دست به تشکیل یک گروه دیگر به نام «مژرایونی» در پتروگراد زد که همیشه در ستیز با فراكسیون بلشویکی در پتروگراد، به سر می برد.

زمانی که او سیاست بلشویک ها را پذیرفت، وارد کمیته مرکزی بلشویک شد و در انقلاب اکتوبر نیز رول ظاهراً مهم ولی پوچ و بی معنی را در سازماندهی نظامی بازی کرد و پوچ تر از آن این است که بگوئیم تروتسکی رهبر انقلاب بود، چیزی که خودش از مردم می خواست او را به همین نام بشناسند.

رفیق ستالین نقش تروتسکی را در انقلاب چنین توضیح می دهد:

"من هرگز قصد کم اهمیت دادن نقش رفیق تروتسکی را در انقلاب ندارم، اما باید بگویم که رفیق تروتسکی رول مخصوصی در قیام اکتوبر نداشته و نمی توانست داشته باشد. تحت عنوان صدر شواری پتروگراد اوقفت دستورات حزب مربوطه را که در هر قدم راهنمای او بود به مرحله اجراء گذاشت" (ستالین-مقاله چاپ شده در بیست و شش نوامبر ۱۹۲۴)

زمانی، مارکس گفته بود: ممکن است انقلابات سوسیالیستی در چند کشور پیشرفته هم زمان صورت بگیرد ولی مارکس در قرن نوزده زندگی داشت، قرنی که نظام های سرمایه داری هنوز به مرحله امپریالیسم و سرمایه داری انحصاری نرسیده بود و پیش بینی آن نیز از طریق رمل و اسطرلاب برای مارکس ناممکن بود، این وظیفه ای بود که لنین در قرن بیست انجامش داد و خلاقانه تئوری های مارکس را انکشاف داده و تئوری "رشد ناموزون اقتصاد سرمایه داری" را فرموله کرد و آن را در مرحله امپریالیسم ناگزیر دانست، که واقعیت عینی جوامع سرمایه داری این تئوری را به دست لنین داد. لنین خلاقانه مرحله امپریالیستی نظام سرمایه داری را به تحلیل گرفت و از آن شکل

وراه انقلاب را روشن ساخته وگفت: در مرحله امپریالیسم، رشد ناموزون سرمایه و تضاد در بین جوامع امپریالیستی، انقلاب سوسیالیستی می تواند در یک کشور و آن هم در ضعیف ترین حلقه از زنجیر امپریالیستی، به پیروزی برسد، که پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر نمونه واضح و روشن است تا صحت تئوری های لنین ثابت شود و این حقیقتی است، انکار ناپذیر که کسی که اندکی بامارکسیسم-لنینیسم آشنائی داشته باشد باید آن را بداند ولی تروتسکی را باحقیقت کاری نیست. او تصمیم اش را گرفته تا از مارکسیسم یک دگماتیسم ساخته و با انکارحقیقت پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر، به چشمان کمونیست ها خاک پاشیده و خود از این خز عبلات رویونیستی اش لذت ببرد و به گفته ستالین: "به واقعیت خیانت کند".

تروتسکی که از علم مارکسیسم وخلصت انقلابی وپویا بودنش چیزی سر در نمی آورد، در بین آب و آتش تقلا دارد تا کشورسوسیالیستی شوروی را در طی بیش از سه و نیم دهه، یک کشور غیر سوسیالیستی وحتا غیر دموکراتیک جلوه داده و رهبرانش را نیز خائن به انقلاب ثابت کند. ولی حینی که تروتسکی پیروزی انقلاب را در کشور واحد رد می کند و نیز انقلاب دموکراتیک نوین را به نقد می گیرد، پس این که می گوید به انقلاب خیانت شد منظورش چیست؟ کدام انقلاب؟، در اینصورت تروتسکی براین حقیقت اذعان می دارد که انقلاب سوسیالیستی اکتوبر یک حقیقت است همچنانکه نقش ستالین در اعمار این سوسیالیسم یک حقیقت عیان است ولی چون خودش نتوانست برای فرونشاندن و جلوگیری از این انقلاب هیچ کاری بکند پس سیاه بر روی سفید میمالد تا دردی بی درمان خودش را تسکین موقتی بدهد. زمانی که تروتسکی می گوید انقلابیون شوروی باید منتظر بود تا شرایط انقلابی در چند کشور مهیا شده و توده ها همزمان در کشورهای مختلف دست به انقلاب بزنند و فقط در این حالت است که پرولتاریا باید قدرت را به دست گیرد نه در هیچ حالت دیگر، پس این که دوباره ادعا دارد که فرمانده و رهبر اصلی انقلاب اکتوبر، خودش بوده و نه لنین و ستالین، منظورش چیست؟ آیا در صورتی که رهبر انقلاب تروتسکی باشد، انقلاب در کشور واحد امکان پذیر است و در غیر آن نه؟

زمانی که تروتسکی می گوید انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در کشوری به پیروزی رسد که از لحاظ تولیدات و صنعت عقب مانده باشد و او اتحاد شوروی آن زمان را نمونه ای از همچون کشور ها ذکر می کند ولی این که دوباره به پرچانگی بچگانه دست زده و جار می زند که سوسیالیسم در شوروی توسط من و لنین به پیروزی رسید ولی بعداً ستالین به آن خیانت کرد، منظورش چیست و آیا می شود از این محلول دل ناپذیر و معجون شده از تئوری های زهر آلود امپریالیسم و تروتسکیستی به یک نتیجه مقصود رسید و حس کنجکاو و جست و جو گر مارکسیست ها با این ترهات ارضا شود؟

زمانی که تروتسکی می گوید دهقانان نیروئی انقلابی بوده نمی تواند و به علاوه، اتحاد آن ها با پرولتاریا در یک جبهه غیر ممکن است ولی دوباره همین تروتسکی گویا از این فضله خوری خود پشیمان شده و شعار می دهد: "زنده باد اتحاد نیروهای انقلاب!، زنده باد پرولتاریای اتحاد شوروی!، زنده باد دهقانان انقلابی شوروی!"، کسی می تواند بگوید که منظور جناب شان از بیان این فکاهی ها چه بوده است؟ و آیا می شود که با مشاهده این وضع باز هم پوده ای پیدا شده و تروتسکی را سیاست مدار و صاحب مشی قلم داد کرده و از دیگران بخواهد که از این سیاست مدار ماهر و راسخ!! پیروی کند؟ غیر از خود جناب عالی و سگان یاسبان منافع هیولائی امپریالیسم؟

خوب! "باکسی که ترجیح میدهد شما را به گلوله ببندد، تا آن که در بحث باشما مجاب شود، نمی توان بحث عقلانی راه انداخت" (کارل پوپر، اتوپیا و خشونت)

ادامه دارد....